



«امیرخان که از در آمد تو، همه ساکت شدند. تنها تق و توق لرزیدن استکان های چائ کف سینی قهوه چی شنیده می شد. سهند چایش را داغ داغ و پُرسوصدا هورت کشید، اما زبانش سوخت، استکان را گذاشت روی میز و با دهان باژ تندتند هوای خنک را بلعید. از منافذ شیشه شکسته پنجره، سوز می آمد داخل. امیرخان با مشت کوبید روی میز آهنی دم در، پژواک کوفته شدن حلب در فضا رو به قهوه چی گفت: «بچه هات برات عزیزن، نه؟»

پیچید. امیرخان داد زد: «پیدات می کنم آدم فروش!» قهوه چی گفت: «زاندarma همین دور و برن خان... بشین به چای بیارم برات.» امیرخان توی قهوه خانه چشم گرداند. رگ های خونی سفیدی چشم هاش را سرخ کرده بود. بعد با لحنی معنادار رو به قهوه چی گفت: «بچه هات برات عزیزن، نه؟» «لرزش دست های قهوه چی شدیدتر شد و تبدیل شد به حرکت هایی متشنج تا اینکه سینی و استکان ها با صدای گوش خراشی واژگون شد روی زمین...» فرض کنید این متنی که خواندید، بخشی از یک داستان درباره انتقام جویی یاغی ای است که اعتقاد دارد ناجوانمردانه محل اختفای او را به زاندارها لو داده اند. او حالا آمده به سروقت کسانی که به آن ها شک دارد. در متن مزبور، قرار است اضطراب آدم ها با دیدن یاغی (امیرخان) به خواننده نشان داده شود. درواقع، نویسنده با فضا سازی می کوشد این اضطراب را القا کند. سازه «فضا» (Atmosphere) همان روح حاکم بر داستان است که می تواند ناامن، سرد و بی روح، شاد، تنش آمیز، اضطراب آور، خشن، نوستالژیک و... باشد.

این اصطلاح در اصل از دانش هوشناسی گرفته شده است، همان سان که وقتی وارد محیطی می شویم احساسی از هوای آن محیط (مه آلود، آرام و...) به ما دست می ی دهد، هنگام ورود به داستان نیز در فضای آن قرار می گیریم. نویسنده به کمک فضا سازی خواننده را در حال و هوای داستانش قرار می دهد و به او کمک می کند تا حس و حال شخصیت ها را بهتر دریابد و درکشان کند. آفریننده یک داستان برای این کار ابزارهایی در اختیار دارد که شامل جزئیات جسمانی و روانی آدم هاو جزئیات صحنه و اشیا و تأثیر برخواننده و عواطف اوست.

به بیانی دیگر، نویسنده با این هاست که رنگ و روح مسلط بر صحنه را شکل می دهد. او می کوشد با توصیف ها و لحظه پردازی ها و گفت وگوها و هر آنچه می تواند فضای داستان را بسازد، خواننده را در حال و هوای نوشته اش قرار دهد. به یک نمونه دیگر توجه کنید: «از موسیقی آرام آب فهمید که رودخانه نزدیک باغ است.

لغزیدن موج های کوتاه رودخانه به روی هم، حس سرخوشی بهش می داد. نسیمی پیشانی اش را نوازش کرد. ارکیده های سفید و صورتی و رزه های نارنجی و قرمز بر بستر سبز چمن، باغ را به بهشتی زمینی تبدیل کرده بود، بهشتی که آدم قانعی مثل مریم می توانست تصور کند.

لحظاتی بعد، تصویر این بهشت تکمیل می شد؛ وقتی از پی گذر سال ها خواهرش ملیحه را می دید، تک مضراب آواز یک چیلجله، آرامش محیط را بر هم زد، اما آن حس خوب همچنان در هوا جاری بود...» می بینید که رنگ آمیزی یا حس آمیزی صحنه، چه مثبت و شاد و چه منفی و دلگیر، چه خشن و اضطراب آلود و چه آرام و دلنشین، با فضا سازی محقق می شود. با فضا سازی داستانتان را زنده و جان دار کنید.

برای نگارش این مطلب افزون بر کتاب «مبانی داستان کوتاه، مصطفی مستور، نشر مرکز- چاپ اول، ۱۳۷۹، از منابع انگلیسی زبان اینترنتی نیز بهره برده شده است.

## زین قدیر

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

📌 دکتر بهروز صفرزاده:

«سویه» اصطلاحی در زیست‌شناسی است ومعنی تقریبی اش «گونه» یا «بر گونه» است، سویه واژه‌ای فارسی و متشکل از دو جزء است: سَوی: سمت، جهت-ه: پسوند. در فرهنگ بزرگ سخن ریشهٔ سویه را واژه‌ای فرانسوی دانسته‌اند، اما این نظر درست نیست. سویه معادل فارسی واژهٔ فرانسوی souche (سوش) است. فرهنگستان اول در این معادل گذاری، شباهت آوایی واژه‌ها را نیز در نظر داشته‌است (هر دو واژه با صدای su آغاز می شوند، معادل انگلیسی سویه strain است که یکی از معانی آن «گرایش نژادی» یا «نسل» است.) (این معنی در فرهنگ بزرگ سخن زیر مدخل «سویه» ی جداگانه‌ای آمده‌است.)

#زین\_قدیر\_پرسی

# شهر

SHAHRAANWS.IR  
شماره ۱۳۷  
تاریخ ۱۳۹۹  
مجله‌ای آنلاین  
۳۸۵۱

# فرهنگ و ادبیات

معرفی کتاب  
«سرزمین خارج از نقشه»

## معلمی در سرزمین های دورافتاده

معرفی کتاب

معلم است، مقاوم و استوار چون زاگرس؛ زندگی اش را صرف روشن کردن چراغ علم و دانش در دورافتاده ترین نقاط ایران زمین و رسیدگی به امور دانش آموزانش کرده است. کارش پیدا کردن روستاهای کوچک و کم جمعیت است که گاهی در برخی از آن ها ۱۰ یا پنج خانوار سکونت دارد. او برای رسیدن به این روستاها چندین روز و گاهی تا یک هفته پیاده روی می کند، چون راه دسترسی دیگری وجود ندارد. «سرزمین خارج از نقشه» روایت بخش هایی از زندگی عزیز محمدی منش، معلم آموزش و پرورش منطقه عشایری لرستان است.

روستاهایی که او پیدای می کند نه آب دارد و نه برق؛ اما این محدودیت ها مانع حرکت عزیز نمی شود. او بدون این امکانات، مدرسه را برپا می کند؛ با کمک بچه ها از کوه سنگ می آورد، چهار دیواری درست می کند و روی آن را با پلاستیک می پوشاند تا کلاس درسی برپا کند. محمدی منش پس از کشف روستاهای دورافتاده برای اتصال آن ها به شبکه آموزش و پرورش به هر سختی و زحمتی که شده برایشان مدرسه می سازد. سال اول خودش به بچه ها درس می دهد و از سال بعد

معلم دیگری را به جای خودش می گذارد تا به روستاهای دیگر برود. ساختن مدرسه با چوب و سنگ و گل، سختی راه دسترسی نداشتن، تعامل با اهالی روستا، انتقال کانکس با هلی کوپتر به روستا، شوق کودکان برای یادگیری و... همگی تصاویر روشنی حاصل خاطرات محمدی منش از زندگی در سرزمین هایی خارج از نقشه است. راوی این اثر علی نورآبادی است و انتشارات «قدیانی» آن را منتشر کرده است.

گفت وگو با میثم امیری نویسنده کتاب «داغ دلربا» که روایتی از تشییع پیکر سردار شهید قاسم سلیمانی در سه شهر کشور است

# انسانیت با جنگ به تصرف کسی در نمی آید



عکس: محمد حسن علیانی / شورا

کردی، مردمی که حالا کف خیابان آمده اند که جزو محروم ترین آدم های کشورند، اما سردار سلیمانی را دوست دارند. از این منظر، به نظر، اثر تو از دیگر روایت ها متمایز است، چون شفاف حرف می زند و تعارفی هم با کسی ندارد. بعد از انتشار کتاب، کسی درباره این خرده روایت ها خرده ای به تو نگرفت؟ من وقت نوشتن کتاب به این نرسیدم، ولی الان به این موضوع رسیده ام. موشک روسی که از سوی نیروی هوافضای سپاه به سمت هواپیمای اوکراینی شلیک شد، موشکی بود به قلب قاسم سلیمانی، چون این موشک، قاسم سلیمانی را از یک موضوع مردمی به یک موضوع حکومتی تبدیل کرد. قاسم سلیمانی را در محور همدلی ملی و وحدت ملی باقیط کرد. شما نگاه کنید از محمود دولت آبادی تا عبدالکریم سروش و اردشیر زاهدی برایش پیام دادند. اما حالا وضعیت از چه قرار است؟ الان جایگاه رسانه ای، فرهنگی و هنری سردار سلیمانی کجاست؟ این موشک بود که همه این ها را به قهقرا برد و آن وحدت ملی را که به واسطه سردار سلیمانی شکل گرفته بود از بین برد. این لحظه، این خیانت سهوی یا عمدی، در تاریخ پاک شدنی نیست. من تا حدی در کتابم به این موضوع پرداخته ام. سعی کرده ام بگویم جواب هایی که به ما داده شده است، قانع کننده نیست. شاید تنها کتاب مجوز گرفته ای باشد که این حرف در آن هست. الان که دارم می گذرد چیزهایی را می بینم که عجیب است. این مردم چه معترضان یا اغتشاشگران شان مردمی نبودند که تصویر قاسم سلیمانی را آتش بزنند. این آتش از همان موشکی است که حالا به بنر سردار خورده است. اگر آن ها متوجه این تحلیل نیستند برایشان متأسفم. به نظر نمی رسد همه مردم ایران آن قدر کمه من با آن ها حرف زدم و صحبت کردم، در این قضایای اخیر، با شهید و شهادت مشکلی داشته باشند. مسئله این است که شهید و شهادت نباید ابزاری باشد برای توجیه نابه سامانی های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی که از سوی یک عده قانون گذار رخ داده است. اگر این موضوع برای توجیه کردن استفاده شود مردم آن بنر را آتش می زنند و این به معنی آتش زدن تصویر سردار سلیمانی نیست. به این معنی است که من دارم آن چیزی که حاکمیت دارد با آن همه چیز را توجیه می کند آتش می زنم، چون بنر سلیمانی را سلیمانی چاپ نکرده است.

ضد ادبیاتی و ضد هنری است. آدم عاقل می رود دنبال روایت های انسانی و به جنگ روایت ها فکر نمی کند. می دانی چرا؟ شما وقتی می جنگی به ناچار دست به یک اقدام غیر انسانی می زنی و آن کشتن آدم هاست. منتهی در آن لحظه، چاره دیگری هم نداری. یکی دارد به تو حمله می کند. دارد به سمت شلیک می کند و تو داری برای دفاع از خودت رزم می کنی و حتی ممکن است آدم بکشی. مثل اتفاقی که توی شروع جنگ خودمان افتاد. ما فقط داشتیم از خودمان دفاع می کردیم چون جنگ به ما تحمیل شده بود، بنابراین در جنگ تو داری از اسلحه استفاده می کنی و در موقعیتی هستی که از سر اضطراب از همه چیز استفاده می کنی آن هم برای دفاع از خودت. حالا «جنگ روایت ها، یعنی چی؟ یعنی استفاده از ابزارها، زبانی و فرمی که درست نیست، راست نیست، اما آنجا به ناچار داری از این ابزار تبلیغاتی استفاده می کنی. این می شود جنگ روایت ها که ضدادبیات است، چون ادبیات که با کسی جنگی ندارد. ادبیاتی که درست و انسانی باشد بر همه چیز غالب می شود. من این را قبلا هم گفته ام، «زمین سوخته، احمد محمود ده، هیچ از صدام می برد و لو توی جنگ همه تسلیحات دنیا هم دست صدام باشد. حق با «جنگ و صلح» توستوی است حتی اگر ناپلئون تمام دنیا را هم فتح کرده باشد، این اثر توستوی است که برنده است. جنگ روایت ها در کار نیست. روایت انسانی از ماجرا لاجرم برنده است. شما نمی توانی بر روایت انسانی از ماجرا چیره شوی. جنگ روایت ها چیز مزخرفی است، چه بسا دو نفر متخاصم در دو گروه یا دو جبهه که باهم می جنگند و روایت هر دوشان هم انسانی است.

چون ممکن است به جنبه هایی اشاره کنند که از آن جنبه ها روایتشان انسانی باشد. حتی این موضوع هم امکان دارد، اما اینکه یک گروهی به گروه دیگری تجاوز کند و متجاوز فکر کند با جنگ روایت ها می تواند برنده شود و واقعیت را عوض کند این کار شدنی نیست، چون انسانیت با جنگ به تصرف کسی در نمی آید.

● یکی از نقاط قوت «داغ دلربا» اشاره نویسنده به ساقط کردن هواپیمای اوکراینی بود. از طرفی، حتی در تشییع پیکر سردار در اهواز به این اشاره

مثلا با «نیم دانگ پیونگ یانگ» امیرخانی مقایسه کرده اند. یا گفته اند چرا وقتی خودش نتوانسته مشهد باید از یکی دیگر خواسته این کار را بکند و این تداخل روایی با کلیت اثر هم خوانی ندارد. به نظرت مرز بین مشاهده کردن صرف و اینکه نویسنده می تواند نظر بدهد و در عین حال هرچه را می بیند هم زمان تحلیل کند چیست؟ در «داغ دلربا» این خیلی کم است. شاید باید اشاره کنی دقیقا کجا این اتفاق افتاده است، چون چه در مستندنگاری سیل خوزستان، چه اینجا سعی کردم برای اظهار نظر چیدمانی ترتیب بدهم. یعنی از مجموعه ای از آدم ها و کنش هایی که در متن ماجرا حضور دارند استفاده کنم تا همان ها داستان را جلو ببرند. سعی کردم این طور باشد. حالا اگر خارج از این موضوع این اتفاق افتاده دوست دارم به آن ارجاع بدهی چون کار بدستی نبوده و بودنش را هم خودم نمی پسندم.

● از آنجاکه من هم در تشییع پیکر شهید سلیمانی در مشهد حضور داشتم با قشری روبه رو شدم که اصلا انتظار دیدنشان را نداشتنم. آن هایی که هیچ وقت در راهپیمایی های رسمی شرکت نکرده بودند، اما آمده بودند. می دانم که تو هم آن ها را در تهران و کرمان دیده ای. این حضور قشر خاکستری را بطور تحلیل می کنی؟ به نظرت چرا آمده بودند؟

من فکر می کنم مردم با حضورشان آن انتقام سخت را گرفتند. صاحبان تفکری که فکر می کنند انتقام گرفتن چیزی غیر از حضور مردم است و باید یک پاسخ نظامی باشد به حضور مردم اعتمادی ندارند. مردم آمدند و سایه جنگ را از سر کشور دور کردند. همه در نگرانی با هم مشترک بودند. البته همه شان دلایل یکسانی برای حضور در صحنه نداشتند، اما معنای سیاسی حضور مردم همان چیزی است که گفتیم. انتقام سخت از آمریکا و دور کردن سایه جنگ از کشور.

● فکر می کنی چرا هنوز مستندنگاری برای خیلی ها کار پیش پا افتاده و حتی آسان جلوه می کند؟ این را از این جهت می گویم که چندسالی است این اصطلاح «جنگ روایت ها» را می شنوم و همه هم دارند درباره اش هشدار می دهند، اما سؤال من اینجاست که خوب اصلا مگر ما نشسته ایم به روایت کردن؟ یا در بازنامه یی شخصیت ها و قهرمان های ملی مان اغراق می کنیم یا کلا نادیده شان می گیریم.

«جنگ روایت ها، خیلی حرف خطرناکی است و خیلی



**میثم امیری:**  
**ایرانی ها در سوگ روحیه همدلانه تری دارند. مثلا ما توی خانه مان شوخی می کنیم و می گوئیم پدرمان شاید سالی یک بار به مراسم عروسی بروند، ولی حتما سالی ۱۰ مجلس ختم را می روند. این معرفی یک روحیه بین هموطنان ماست. انگار اینجا بیشتر حاضر می شوند و خودشان را نشان می دهند. خوب حالا این وسط یک نفر ایرانی ها کشته شده است و این مردم ایران را همدل تر می کند و مردم بیشتری در مراسم شرکت می کنند.**

این مردم بیشتری در مراسم شرکت می کنند. این مردم از مرگ کسی کمتر خوش حال می شوند. من در همین اتفاقی که برای سردار افتاد این را دیدم که عده ای ناراحت نشدن، ولی به چشم ندیدم کسی را که از ترور سردار خوش حال شده باشد. این برمی گردد به آن روحیه رواداری، برمی گردد به هویت ملی و وحدت ملی ما که به طور واقعی بین ایرانی ها جاری است، بدون اینکه بخواهم شعارش را بدهیم. شما فکر کن حالا یک جایی آدم های مختلف با تفکرات و روحیه های متفاوت دور هم جمع شده اند. نویسنده یا کسی که علاقه مند به ادبیات است باید در چنین جمع هایی حاضر باشد.

● نقدهایی به کتاب وارد کرده بودند. یکی اش این بود که چرا به جای مشاهده گری نویسنده مدام می آید وسط متن و می خواهد نظر خودش را هم دخیل کند؛ حتی کارت را

ساجد سنابادی | داستان بلند «جلاد، دو بخش دارد. بخش نخست، در یک محیط قرون وسطایی می گذرد که در آن عده ای مشتری دور میزها سرگرم نوشیدنی ووراجی اند. جلاد هم خاموش در گوشه ای نشسته است و حرف های آن ها را می شنود. جماعت چیزهای عجیب و غریبی درباره جلاد می گویند و باورها ابراز می شود و خاطره نقل می گردد. یکی از ارتباط جلاد با ارواح خبیث می گوید و دیگری از قدرت اهریمنی او که گاهی حتی می تواند به کمک آدم ها بیاید! مشتری ای خاطره کودکی اش را تعریف می کند که طبق آن، مواجهه اش با یک شمشیرشوم گریان در خانه جلاد سبب می شود آینده ای شوم برایش پیش بینی شود، اما با خواهش و التماس مادرش، جلاد از چشمه به کودک آب می نوشاند تا آن جادو باطل شود. در بخش دوم داستان، جلاد خاموش در یک باشگاه شبانه در سده بیستم میلادی حضور دارد. اینجا هم آدم هایی به گفت وگو مشغولند و ضمن رد و بدل شدن سخنانی سیخف، مثلا با محتوای نژادپرستانه،

معرفی کتاب

## نفس اماره و انسان غربی

کوتاه درباره کتاب «جلاد» اثر پر لاگر کویت

باشگاه شبانه را ترک می کند. نویسنده داستان بلند «جلاد»، پر لاگر کویت (۱۹۷۴ - ۱۸۹۱ میلادی) نویسنده بلندآوازه سوئدی و برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۵۱ است. لاگر کویت متون دینی و مذهبی گوناگون را مطالعه کرده بود و بیشتر دغدغه انسان و اجتماع و سیاست را داشت. او از سویی به پلیدی ها و ستم ها و جنگ افروزی های انسان بدبینانه می نگریست. اما از سوی دیگر از نجات بشر نیز ناامید نبود. در داستان «جلاد، ضمن نگاهی به رنج ها و تاریکی های -حضرت عیسی - تحمیل کرده است. از درون فرو می باشد. جلاد پس از به پایان بردن سخنرانی اش، آن انسان های شور را رها می سازد و در سپیده دم،

درگیری رخ می دهد. دعوا میان سپید پوستانی خود برترین و نوازندگان سیاه پوست باشگاه است که به تلفاتی می انجامد. سرانجام جلاد به حرف می آید و از خود و پیشینه خود می گوید. از اینکه چه ملت هایی را نابود کرده و چه کشورهایی را به ویرانی کشیده است. چه پیامبرانی را به اتهام بدعت گذاری از بین برده و چه متجیانی را اعدام کرده است. او به رغم پلیدی خود، از انسان ها شاکی است و عطش آن ها به خون ریزی را مایه اسارت خویش در این پیشه هولناک می داند. حتی پیش آمده که او برای شکنجه و رنج هایی که به یک منجی -حضرت عیسی - تحمیل کرده است، از درون فرو می باشد. جلاد پس از به پایان بردن سخنرانی اش، آن انسان های شور را رها می سازد و در سپیده دم،



آفرید. «جلاد، داستان دژخمی است که عمری به درازای تاریخ دارد و کنه کار وی گناه را می کند و حتی به پیامبران و نجات دهندگان انسان نیز رحم نمی کند. با این همه، او معلول پلیدی مردمانی است که خواهان این جنایات اند. مردمانی که هر یک در درون خویش، جلادی یا به بیانی دیگر، نفس اماره ای دارند که آن ها را به پلیدی و میل به ظلمت می کشاند. لاگر کویت داستان بلند «جلاد، را در سال ۱۹۳۳ منتشر ساخت، مقارن سرپرواردن نازیسم و فاشیسم و دیوانگانی چون هیتلر و موسولینی در اروپا. تو گوئی نویسنده به مثابه پیشگوئی نگران، درباره جنگ جهانی دوم و فراتر از آن، هر کشتار گسترده و جنایت عالم گیر، هشدار می دهد! این کتاب در ایران، به بحث کوشش ناشران گوناگون و به قلم مترجمانی چون محمود کیانوش و اردوان صدقی آزاد به فارسی چاپخوش شده است.